

## قدمت و خاستگاه اسناد\*

یوزف هورویتس  
ترجمه: مرتضی کریمی‌نیا\*\*

### چکیده

نویسنده در این مقاله در پی آن است که خاستگاه اسناد را در منابع اسلامی شناسایی کند و دریابد که ذکر سلسله راویان در کتب سیره و تاریخ برگرفته از چیست. به نظر نویسنده، خاستگاه اسناد و ذکر سلسله راویان در سنت اسلامی برگرفته از متون یهودی است و با ذکر دلایل و شواهدی در صدد اثبات مدعای خویش است. کلید واژه‌ها: اسناد، سلسله راویان، کتب یهودی، سیره و تاریخ.

برای ملتی علاقه‌مند به قصه‌گویی، همچون عرب‌ها، بسیار طبیعی بود که وقایع هیجان‌انگیز زندگی پیامبر، به سرعت موضوع نقل و روایت مردمی شود. قصه‌ها، حادثه‌هایی مستقل را برای شنوندگان بیان می‌کردند و چه بسا وقایع جداگانه را به هم می‌پیوستند تا زنجیره‌ای روایی و داستانی پدید آورند. دیری نپایید که شور و شوق علمی هم پا گرفت و حداکثر در شش یا هفت دهه پس از وفات پیامبر این موضوع را مورد مذاقه علمی قرار داد. در آن روزگار، صحابه چندی بیش در قید حیات نبودند، اما حکایات آنهایی که در حوادث مهم زمان پیامبر حضور داشتند، در میان قبایل و خانواده‌هایشان نقل می‌شد. چنین منقولاتی در آن زمان گردآوری و با هم مقابله شد. این منقولات همراه با منابع مکتوب (یعنی فهرست‌ها و اسناد) اساس نقل‌هایی را تشکیل دادند که به ترتیب تاریخی مرتب می‌شدند. یگانه بخش اصیل و واقعاً عربی در سیره نگاری پیامبر را «مغزئی» تشکیل می‌دهد. اخبار مغازی شبیه ایام العرب است که پیش از اسلام در کانون توجه عموم بود. در دیگر بخش‌های سیره، عناصر دخیل، بویژه الگوی قصص قدیسان

\* مقاله حاضر در اصل به زبان آلمانی در مجله *Der Islam* (سال هشتم، 1918، ص 39-47) انتشار یافته و ترجمه‌ای انگلیسی از آن در سال 2004 میلادی در کتاب *Hadith* (ویراسته هارالد موتسکی، ص 151-158) منتشر شده است. مؤلف مقاله سه سال بعد از انتشار مقاله اصلی، در پاسخ به انتقادات شوالی در کتاب *تاریخ قرآن*، توضیحات تکمیلی کوتاهی در مجله *Der Islam* (سال یازدهم، 1921، ص 164-165) درج کرده است که در ادامه متن کنونی می‌آید. گفتنی است تکمله مقاله به قلم دکتر مژگان سرشار به فارسی ترجمه شده است.

\*\* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی؛ واحد علوم و تحقیقات.

## Archive of SID

در میان اهل کتاب، تأثیر بسیار داشتند. این عوامل چارچوب تمام این نوع ادبی [مغازی] را شکل داده‌اند، اما تنها رد پای آن در مغازی، در قالب برخی فقرات افزوده شده باقی مانده است.

سیره و حدیث هم از نظر محتوا و هم به لحاظ قالب و ساختارشان پیوندی نزدیک با هم دارند.<sup>1</sup> با این همه، این دو، در قالب دو رشته متفاوت از دانش اسلامی بالندگی یافته‌اند. درست است که هدف سیره اساساً نقل کردن و تربیت نفوس است و حدیث بیشتر به بیان احکام و تکالیف عملی می‌پردازد، اما مطالب زیادی در سیره هست که برای فقیهان از اهمیت بسیار برخوردار است. افزون بر این، عناصر تاریخی و تربیتی موجود در سیره سهم قابل توجهی در متون و جوامع حدیثی دارند. در واقع، موضوع این دو رشته علمی تا حد زیادی مشابه است. کمتر روایتی در *سیره ابن اسحاق* (صرف نظر از مقدمه‌اش) یا در *المغازی* واقدی هست که نتوان نظایر آن را در مجموعه «مصنف»‌ها و خصوصاً در «مسند»‌ها یافت. با وجود این، اصول و مبانی تنظیم و طبقه‌بندی موضوعات در این دو علم متفاوت است. طبقه‌بندی بر اساس موضوع یا راوی — که در مصنف‌ها و جوامع مسند حدیثی متداول است — با ترتیب تاریخی و شرح حالی سیره — که موضوع یکپارچه و واحدی را می‌طلبد — ناسازگار است. در متون حدیثی، هر روایت جایگاه مستقلی دارد و [غالباً] نیازی به سنجش آن با مجموعه روایات دیگر نیست؛ در سیره اما، هر گزاره اطلاعاتی، تنها زمانی مطرح می‌شود که با کل پیکره سیره متناسب باشد. شباهت ساختاری این دو گونه متن، بیشتر در نحوه به‌کارگیری اسناد در آنها آشکار می‌شود (که این امر هم در قدیمی‌ترین متون حدیثی و هم در سیره به کار رفته است). در *الموطأ* مالک، اسناد برای تمام روایات امری لازم و حتمی است؛ گو این که قریب یک سوم اسنادها به پیامبر ختم نمی‌شود، بلکه به یکی از صحابه می‌رسد، یا در سلسله سندشان حلقه‌هایی مفقود هست.<sup>2</sup>

چندان آسان نیست که رابطه ابن اسحاق را با اسناد معلوم کنیم. اولاً، ما نوشته‌ای او را به صورت اصلی‌اش نداریم، و اکنون که معلوم شده است که حتی نسخه خطی موجود در استانبول چیزی جز بازنگری و بازنگاری ابن هشام نیست،<sup>3</sup> امید به یافتن نسخه اصلی آن کم شده است. با تمام این احوال، این زبان، آن اندازه که غالباً می‌پندارند، بزرگ نیست.<sup>4</sup> ابن هشام همواره صریحاً به میزان تغییرات خود اشاره می‌کند و اضافات و الحاقاتش را نشان می‌دهد. وی تمام حذف‌ها را برعهده می‌گیرد و در عین حال، به بیان مبانی و اصولی می‌پردازد که بر اساس آنها به این حذف‌ها دست زده است.<sup>5</sup> بیفزاییم که بخشی از عبارات مفقود ابن اسحاق در *تاریخ طبری* و جاهای دیگر محفوظ مانده است. منقولات ابن اسحاق در این آثار می‌تواند ما را در ارزیابی روش‌های ابن هشام کمک رساند. لذا می‌توانیم چند و چون نوشته ابن اسحاق را در صورت اصلی‌اش تصور کنیم و رویکرد او را در امر اسناد مشخص سازیم. در

1. Cf. also the remarks of Henri Lammens, *Le berceau de l'Islam* (Rome, 1914), vii.

2. Ignaz Goldziher, *Muhammedanische Studien* (Halle, 1889-90), II, 218.

3. Josef Horowitz, "Aus den Bibliotheken von Kairo, Damascus und Konstantinopel (Arabische Handschriften geschichtlichen Inhalts)," *MSOS* 10 (1907), 14-15.

4. E.g. by Lammens, *Le berceau de l'Islam*, vii, n. 1.

5. Ibn Hishām, *Sīrat Rasūl Allāh*, ed. Ferdinand Wüstenfeld (Göttingen, 1858-60), I.1, 4, 5-11.

*سیره رسول الله*، ابن هشام، تصحیح: فردیناند وُستنفلد (گوتینگن، 1858-1860)، ج 1، جزء 1، ص 4، 5-11.

بسیاری مواضع، ابن اسحاق بدون هرگونه توضیحی درباره منبع خود، عبور می‌کند و در فقرات زیادی، منبع خبر او صرفاً تعبیری کلی است.<sup>6</sup> با این وجود، شمار فقراتی که در آنها، راویان ابن اسحاق به نام ذکر شده‌اند، قابل توجه است. این تعداد مطمئناً بیش از آن است که وُسْتِنْفِلِد در فهرست خود گردآورده است؛ گو این که فیشر قبلاً نقصان مطلب وی را به نقد کشیده است.<sup>7</sup>

در آن دسته روایاتی که مکتوب باقی مانده است، ابن اسحاق، بدون هیچ ارجاعی به اصل و مبدأ روایت، نقل قول می‌کند و از میان شمار فراوان ابیاتی که ذکر می‌کند، عملاً تنها اندکی را به ناقلانش نسبت می‌دهد.<sup>8</sup> تصور این که ابن اسحاق این اسناد را جعلی می‌دانسته، نادرست است، اما شاید بتوان فرض کرد که نگرش او در باب ابیات و اشعار فراوانی که در کتابش گنجانیده،<sup>9</sup> مشابه با نگرشی است که توسیدید نسبت به خطابه‌های منسوب به افسرانیش اتخاذ کرده است. به بیان دیگر، سندها نیازمند گواهی اسناد نبوده‌اند. در مقابل، اشعار مذکور هم تقریباً هیچ کدامشان ادعای اصالت نداشته‌اند. ورود آنها به سیره مدیون توجه ابن اسحاق به حساسیت دوستان ادبی‌اش و انتظارات هنری خوانندگان وی بوده است. بعید نیست که در آن روزگار نسخه‌ای عموماً مقبول و متداول از سیره پیامبر وجود داشته و ابن اسحاق نوشته خود را (مثل نوعی از وولگات) بر آن مبتنی ساخته است. رد پای آن نسخه این چینی احتمالاً در لابه‌لای فقرات مرسل ابن اسحاق یا در روایاتی که منبع کاملاً به‌اجمال ذکر شده، باقی مانده است. ابن اسحاق تنها در مواردی به ذکر اسامی رجال و سند می‌پردازد که داستانی را از اساتید خود یا سایر راویان نقل کند. از این رو [می‌توان نتیجه گرفت که] قدیمی‌ترین بخش‌های سیره، عبارات مرسلی است که لاجرم از همان نقل‌ها و نسخه متداول از سیره پیامبر گرفته شده بوده است. مطمئناً تلاش برخی برای مستندسازی این داستان‌های متداول از سیره پیامبر یا حتی تغییر آنها با ارجاع به منابع‌شان، پیش‌تر از ابن اسحاق آغاز شده بوده، اما در عصری که وی به تهیه و تنظیم مطالب خود می‌پرداخته، این تلاش‌ها همچنان در حال انجام بوده است. هرچند در آغاز سعی عموم بر این بود که رجال و روات هر گزاره خبری یا قطعه داستانی را به آن ضمیمه کنند، این هم ممکن بود که برخی حکایات بی‌سند و تأیید نشده را نیز در آن میان بگنجانند. البته گفتنی است که شکل اسنادهای ابن اسحاق با لوازم این دیدگاه همخوانی ندارد. با این حال، تفاوت میان [سیره] ابن اسحاق و [صحیح] البخاری در این مورد، آن اندازه که در نوشته کایتانی<sup>10</sup> برجسته شده است، مهم نمی‌نماید. بخاری گاه، عباراتی چون

ع با عباراتی نظیر قالوا، دُکروا، دُکِرَ لی، كما دُکِرَ لی بعضُ أهلِ العلم، فیما یذکرون، فیما یزعمون، زعموا، حدَّثنی من أئقُّ به، حدَّثنی من لا أتهم، حدَّثنی من شئت من رجال قومی.

7. August Fischer, "Neue Auszüge aus ad-Dahabı und Ibn an-Nağğār," ZDMG 44 (1890), 401-44.

8. مثلاً: سیره رسول الله، ج 1، جزء 1، ص 108.

9. ر.ک: الفهرست، ابن ندیم، تصحیح: گوستاو فلوگل (لایپزیگ، 1871-1872)، ص 92. «و یقال کان یعمل له الأشعار و یعطی به و یُسئل عن یدخلها فی کتابه فی السیره فیتعلل فُضَمَّنَ کتابه من الأشعار ما صار به فضیحة عند رواة الشعر». نیز طبقات الشعراء، محمد بن سلام الجُمحی، تصحیح: یوزف هل (Joseph Hell)، لایدن، 1916، ص 4 که در سطر 10 باید «اوتی» خوانده شود.

10. Leone Caetani, *Annali dell' Islam* (Milan, 1905-26), I, 32 §13 (Introduzione).

## Archive of SID

حدثنی بعض إخواننا،<sup>11</sup> یا حدثنی الثَّقَّةُ<sup>12</sup> را به کار می‌برد و احمد بن حنبل از این که منابعش را با تعبیری چون رجلٌ من المهاجرین، رجلٌ لم یُسَمَّ یا رجالٌ یتحدّثون<sup>13</sup> نام برد، تحاشی ندارد. به علاوه، برخلاف تصور کایتانی، استفاده از اسناد گروهی که در آن، اسامی همه راویان که قصه در اصل واحدی را نقل کرده‌اند، در آغاز داستان قرار داده شده است، ویژگی سبک ابن اسحاق نیست. نمونه‌های این امر را هم در صحیح البخاری<sup>14</sup> و هم در مُسند أحمد بن حنبل<sup>15</sup> می‌بینیم. همین وضعیت در باب ارجاع به منابع مکتوب نیز صادق است:<sup>16</sup> نمونه‌های چنین ارجاعی در صحیح البخاری و در مُسند أحمد بن حنبل آمده است.<sup>17</sup>

درست است که ابن اسحاق اسناد را به کار می‌برد (و البته هر جا از آن استفاده می‌کند، آن را اساساً به صورت معمول در جوامع حدیثی معروف به کار می‌برد)، اما باید به خاطر داشت که شمار خلاف قاعده‌ها و اشتباهات وی بسیار بیشتر [از مدوّنان کتب حدیثی] است. با این همه، ابن اسحاق به هیچ وجه نخستین فردی نیست که از اسناد بهره می‌برد. بجز موسی بن عقبه<sup>18</sup> (که فقط کمی جوان‌تر از ابن اسحاق است)، استاد ابن اسحاق، یعنی زُهری هم نیز با مقوله اسناد آشنایی دارد. گلدتسیهر به این نکته توجه داده است که زُهری از اسنادهای گروهی استفاده می‌کند.<sup>19</sup> این امر در موضوع بحث ما اهمیتی ویژه دارد؛ زیرا بعید است که اسنادهای گروهی ساخته و رایج شوند، مگر آن که پیش از آن برای مدتی اسنادهای فردی تداول یافته بوده باشند. می‌توان نتیجه گرفت تاریخ پیدایش اسناد قدیم‌تر از دوران زُهری است، اما دشوار می‌توان تعیین کرد که دقیقاً چه اندازه قدیم‌تر. این که آیا عروه بن زبیر، از مهم‌ترین مشایخ زُهری، اسناد را به کار گرفته یا نه، سخت محل بحث و نظر است. شپرنگر کوشیده است تا اثبات کند که اسنادهای منسوب به عروه بن زبیر جعلی است،<sup>20</sup> اما از این نکته غفلت ورزیده که فقراتی که وی مورد بررسی قرار

۱۱. الجامع الصحیح، البخاری، تصحیح: لودوف کیرل و ت. و. ینبل (لایدن، 1862-1908)، اذان، ش 7.

۱۲. همان، نکاح، ش 123.

13. Martin Hartmann, "Die Tradenten erster Schicht im *Musnad* des Ahmad ibn Hanbal," in *MSOS* 9 (1906), [167].

۱۴. شهادة، ش 2؛ إفک، ش 1؛ شروط، ش 15؛ جهاد، ش 66؛ مغازی، ش 36؛ تفسیر، ذیل سورة نور؛ ایمان، ش 17؛ إعتصام، ش 26؛ توحید، ش 35 و 57؛ بجز دو مورد، بقية فقرات حاوی بخش‌هایی از حدیث الإفک‌اند که خود حدیثی داستانی و نقلی است.

15. Ignaz Goldziher, "Neue Materialien zur Litterature des Überlieferungswesens bei den

Muhammedanern", *ZDMG* 50 (1896), 474, که آن هم در باب حدیث إفک است

16. Caetani, *Annali*, I, 34, § 14, n. 4 (Introduzione).

۱۷. صحیح البخاری، اذان، ش 153؛ جمعة، ش 11؛ زکات، ش 53؛ حج، ش 110؛ طب، ش 26. در باب احمد بن حنبل ر.ک: همان مقاله از گلدتسیهر؛

Ignaz Goldziher, "Neue Materialien," 475.

18. Edward Sachau, "Das Berliner Fragment des Mūsā ibn Ukba. Ein Beitrag zur Kenntniss der ältesten arabischen Geschichtsliteratur," *Sitzungsberichte der Königlich Preussischen Akademie der Wissenschaften zu Berlin*, 1904, no. 9, 445-70.

از سوی دیگر، وهب بن منبه در مخطوط بازمانده از وی در هایدلبرگ، هیچ‌گاه به رجال و سند خود اشاره نمی‌کند. ر.ک:

C.H. Becker, *Papyri Schott-Reinhardt* (Heidelberg, 1906), I, 8-9

19. Ignaz Goldziher, "Neue Materialien," 474; cf. also my "Zur Muhammadlegende," *Der Islam*, 5 (1914), 44.

تمام ارجعاتی که در پانویس 14 (در بالا) بدان اشاره شد، به زُهری ختم می‌شوند.

20. Aloys Sprenger, *Das Leben und die Lehre des Mohammad* (Berlin, 1869), I, 339-40.

داده است، به هیچ روی، تنها مواردی نیستند که در آنها اسنادی به عروه نسبت داده شده است.<sup>21</sup> امروزه ما به بخش‌هایی از نامه‌های عروه دسترسی داریم که در آن، به پرسش‌های عبدالملک، خلیفه اموی درباره تاریخ صدر اسلام پرداخته است.<sup>22</sup> در این نامه‌ها - که در *تاریخ طبری* و دیگر آثار به جا مانده‌اند - عروه هیچ یک از راویان و منابع خبری‌اش را به اسم ذکر نمی‌کند. با این همه، این امر را نمی‌توان قطعی و حتمی دانست؛ چرا که کاملاً محتمل است عروه از ذکر اسامی رجالش در نامه‌ها پرهیز می‌کرده، اما انجام این کار را در سایر نوشته‌هایش لازم می‌دانسته است. با تمام این احوال، چندان مهم نیست که دیدگاه شخصی عروه در باب اسناد چه بوده است. مهم آن است که دریابیم آیا در میان نسل مدوئان درس خوانده حدیث - که پیش از زهری آمده‌اند - اسناد متداول بوده یا نه؟ به گمان شخصی من، تردید در این امر جا دارد. در واقع می‌توان چنین انگاشت اسناد نخستین بار در متون حدیثی تا ثلث آخر قرن نخست هجری پدید آمده است.

\*\*\*

آیا اسناد را عالمان عرب اختراع کرده‌اند؟ کایتانی به این نکته توجه کرده که خاستگاه اسناد در شبه جزیره نبوده است.<sup>23</sup> اما همو هیچ نقطه دیگری را برای منشأ اسناد ذکر نمی‌کند. در متون تاریخی متعلق به دوران باستان در منطقه شرق، نمونه مشابهی نمی‌توان یافت. تنها خاستگاه احتمالی باقی مانده را در متون سنت یهودی می‌یابیم که آن نیز نظامی بسیار پیشرفته از ذکر رجال سند دارد. این نظام، بسیار مشابه با همان نظام اسناد است. اکنون برای یافتن منشأ یهودی اسناد مجبوریم این دو نظام را در کنار هم گذاریم و بسنجیم.

پیوند میان قرآن و حدیث مشابه با رابطه دو سنت مکتوب و شفاهی در یهودیت است. همچنان که این دو در یهودیت از اهمیتی یکسان برخوردارند، دعوی مسلمانان [اسلام] نیز از آغازین دوره‌ها این بوده است که حدیث یا دست‌کم روایات مشتمل بر اقوال و افعال پیامبر، همانند قرآن از منشأ الهی برخوردارند. بعید نیست که این امر متأثر از دیدگاه یهودیت روی داده باشد،<sup>24</sup> بویژه آن که در احادیث موجود شواهدی می‌یابیم که بر جایگاه تعالیم و سنت شفاهی در یهودیت اشاره دارند.<sup>25</sup> موسی شریعت خویش را شفاهاً دریافت کرده بود و قرن‌ها پیش از پیدایش اسناد در اسلام و عمل رسانیدن ناقلان به پیامبر، این پرسش در یهودیت مطرح شده بود که حاملان علم از زمان موسی تا معلمان دوره تنائیمی چه

۲۱. مثلاً ر.ک: *المغازی تصحیح و ترجمه: ولهاوزن (Wellhausen)*، نمایه، ذیل عروه [463]؛ کتاب *الطبقات الکبیر*، ابن سعد، تصحیح: ادوارد زاخاو (Eduard Sachau) و دیگران (لایدن، 1904-1940)، ج 3، جزء 2، ص 31. واقدی فهرستی از راویانی به دست می‌دهد که باید از جمله مشایخ و منابع عروه باشند.

۲۲. *تاریخ الرسل والملوک*، الطبری، تصحیح: م. ی. دخویه (M.J. de Goeje) و دیگران (لایدن، 1879-1901)، ج 1، ص 1180، 1284، 1633، 1634، 1770؛ *سیره رسول الله*، ج 1، جزء 2، ص 754؛ *المغازی*، تصحیح و ترجمه: ولهاوزن (Wellhausen)، ص 263؛ قس با کایتانی در زیر:

Leone Caetani, *Annali*, I, 30-31 §13 (Introduzione) II, index, s.v. "Urwa".

23. Leone Caetani, *Annali*, I, 30 §10 (Introduzione).

24. Ignaz Goldziher, "Kämpfe um die Stellung des Hadit Im Islam", *ZDMG* 61 (1907), 864.

## Archive of SID

کسانی بوده‌اند. عبارات معروف زیر از ابوت، باب 1، آیه 1 به روشنی بر اصل محتوای شریعت شفاهی دلالت می‌کند.<sup>26</sup>

موسی شریعت را در کوه سینا دریافت کرد و آن را به یوشع ابلاغ کرد؛ یوشع آن را به پیران منتقل ساخت؛ آنان به پیامبران، و پیامبران نیز یکی پس از دیگری آمدند تا شریعت به مردان کنیسه بزرگ (Great Synagogue) رسید.

اگر از اصطلاحات اسلامی استفاده کنیم، در اینجا تنها با «طبقات» مواجهیم. نام‌های برخی رجال [راویان] همراه با معروف‌ترین سخنان ایشان در ابوت، باب 1، آیات 2-13 آمده است. سلسله راویان از سیمئون عادل و آنتیگونوس سوخویی به «ازواج» چهارگانه و از آنجا تا به هیلل و شمّای می‌رسد. علاوه بر این سند - که بر انتقال عام شریعت شفاهی دلالت می‌کند - در فقرات دیگر شواهدی دال بر نقل روایات موردی از دوران موسوی (Mosaic time) می‌یابیم. نمونه زیر منقول از پنا، باب 2، آیه 6 است:

ناحوم کاتب گوید: این را از میثا شنیدم و او از پدرش و او از جمعی و آن‌ها آن را از پیامبران به عنوان شریعت موسی دریافت کرده‌اند که اصل آن را در کوه سینا به موسی چنین اعطا کرده‌اند: «هرکه مزرعش را با دو نوع گندم بکارد، ...»

همین که قاعده توثیق محتوای حدیث را با افزودن نام راویان حدیث بنا نهادند، طولی نکشید که این سنت، دیگر به روایات منقول از دوران موسی محدود باقی نماند. در مکتب و مدرسه، اسناد را هنگام ذکر اقوال راویان دوران تنائیمی و اموریایی به کار می‌بردند. درست است که امروزه منقولات اندکی از «تعالیم شفاهی» با سلسله اسانید کامل بر جا مانده است، اما در متون تلمودی تعداد فراوانی از این گونه سلسله اسانید را می‌توان یافت که رجال آن اقوال راویان پیشین را بازگو می‌کنند.<sup>27</sup> روشن است که تنها آرا و نظریات فقهی حقوقی است که با این روش مطرح می‌شده است. بجز این منقولاتی با مباحث بسیار متنوع و نیز نقل حکایات و ماجراها نیز هست که مورد اخیر با بحث کنونی ما ارتباطی وثیق می‌یابد. راویان این اخبار تنها از صنف عالمان نیستند، بلکه در میان آنان افرادی از طبقات مختلف اجتماعی و بویژه در نقل حوادثی که در خانواده‌ها رخ داده است، زنان را می‌یابیم؛ مثلاً در داستان سرنوشت جسد ربی الیعازر چنین آمده است:

ربی شموئیل برنحمنی می‌گوید مادر ربی جاناتان برایم نقل کرد که همسر ربی الیعازر به او گفته است: ...<sup>28</sup>

نمی‌توان نمونه‌ای مشابه با این نقل، نزدیک‌تر از، مثلاً سخنان منقول از عایشه تصور کرد. کم نیستند جملاتی که این عمل را در امر آموزش و مدرسه، نظراً تشویق می‌کنند. این جمله را مکرراً نقل می‌کنند

۲۶. آووت ربی ناتان حلقه‌های بیشتری برای این زنجیره نقل ذکر می‌کنند.

27. Cf. the posthumous work by Wilhelm Backer, Tradition und Tradenten in den Schulen Palästinas und Babylonien (Leipzig, 1914).

سلسله سندها اندازه‌های متفاوتی دارند. برخی از آنها دست کم هشت واسطه نقل دارند؛ مانند: Nedarim 8a.

28. Bābā mest'a 84b.

که «هر که سخنی را همراه با ذکر نام نخستین گوینده آن بگوید، عالم را به نجات رهنمون ساخته است».<sup>29</sup> در تأیید این سخن، می‌افزایند که<sup>30</sup> روزی ربی جاناتان از این که ربی الیعازر روایتی را بدون ذکر وی در سلسله سندش در مدرسه خواند، خشمگین شد. بر این‌ها بیفزایید که از همگان می‌خواستند سرسخانه هر روایتی را به قدیم‌ترین مرجع ممکن برساند:

اگر می‌توانید سند روایتی را تا خود موسی □ عقب برید، حتماً این کار را بکنید.<sup>31</sup>

حس مسئولیت ناقلان روایات و اقوال همواره مورد بحث و جدل بوده است:

کسی که روایتی را بر اساس سخن کسی که نخستین بار آن را گفته است، نقل کند، باید خود را در برابر گوینده اصلی حاضر بداند.<sup>32</sup>

می‌گویند فردی که نامش را به عنوان منبع روایت منقول برده‌اند، حتی پس از مرگش بسی خشنود می‌ماند. حس خشنودی وی را چنین توصیف می‌کنند:

آن که در این جهان نامش را در شمار راویان سخنی آورند، گویی چنان است که در قبر خود لبانش را در بیان آن جمله حرکت می‌دهد.<sup>33</sup>

در مقابل، عواقب سختی برای دروغ‌پردازان و جاعلان روایت مهیا کرده‌اند:

آن که سخنی بر زبان می‌راند که از استاد خویش نشنیده است، سکینت الهی را از میان یهود برده است.<sup>34</sup>

لازم است رفتار مدارس یهودی در دوران تلمودی را همان الگویی بدانیم که نظام اسناد بر اساس آن به سنت اسلامی انتقال یافت. پس از آن که اصل توثیق متن روایت از طریق ذکر اسناد و سلسله راویان تثبیت شد، برخی مشابهت‌های ظاهری تطور و تکامل پیدا کرد. از سوی دیگر، این امر کاملاً طبیعی بود که در جریان تطور و تکامل نظام اسناد اسلامی، برخی اوصاف و احوال خاص این نظام پدید آید. با این همه، برخی تعابیر و اصطلاحات در دست است که نمی‌توانسته‌اند در آن زمان، یک‌باره و ارتکازاً، جعل شده باشند؛ مثلاً به کارگیری «شهد» و مشتقات آن در اصطلاحات اسناد،<sup>35</sup> کاربرد «هیعید» در متون سنت یهودی را به خاطر می‌آورد. نمونه‌های فراوانی از این امر در رساله «عِدْیوت» هست که بر همین اساس «شواهد» (testimonies) نامیده شده‌اند. بی هیچ تردید، اصطلاح حدیثِ مسلسل در اطلاق بر

29. Abot VI.6 et passim.

30. Yebāmōt

31. Yerush. Qiddushin 61a et passim.

32. Ibid.

33. Sanhedrin 90b et passim.

34. Berakot 27b.

۳۵. ر.ک: صحیح البخاری، علم، ش 33؛ صلاة، ش 67؛ ادب، ش 91؛ جمعة، ش 3. افزون بر این ر.ک: به نقل‌های گلدتسمهر از بخاری، مسلم، و احمد بن حنبل در سه مقاله و کتاب زیر:

Ignaz Goldziher, "Neue Materialien," 487; Ignaz Goldziher, "Kämpfe," 861; Ignaz Goldziher, *Abhandlungen zur arabischen Philologie* (Leiden, 1896-99), I, 49.

## Archive of SID

زنجیره متصل راویان، برگرفته از شلشیل شموعا<sup>36</sup> است و واژه سلسله با شلشیلت عبری در ترکیباتی چون شلشیلت یحسین و شلشیلت ها - اُبت<sup>37</sup> مطابقت دارد. باب به معنای فصل و بخش - که پیش‌تر فرانکل<sup>38</sup> ریشه عبری آن را نشان داده بود - واژه‌ای دخیل است که دقیقاً از کاربرد زبانی متون سنت یهودی وارد شده است. ابن اسحاق - که در نوشته‌های خود تعابیری چون امر، ذکر، قصه، شأن و خبر را به کار می‌برد - هیچ‌گاه «باب» را به این معنا به کار نبرده است. و دست آخر، اینکه «اسناد» به معنای لغوی‌اش، همان «اشمختا»ی عبری را تداعی می‌کند. اشمختا در یهودیت، یعنی تکیه کردن یک سنت بر آیه‌ای در عهد عتیق که در آن آیه، به این سنت اشاره‌ای بیابیم.

تا اینجا اسلام و مسلمانان را صرفاً طرف گیرنده به شمار آوردیم؛ اما در روی دیگر سکه ممکن است پس از اقتباس کلیت نظام اسناد از ادبیات سنت یهودی، چنین نظامی از طریق مدرسه اسناد اسلامی به سنت یهودی بازگشته باشد. از همین رو، با وجود فراوانی اسامی راویان در متون تلمودی، هیچ‌کس در آنجا تا پیش از دوران اسلامی تلاشی نکرده بود که اسامی راویان و ناقلان [در سنت یهودی] را نظم و ترتیب تاریخی بخشد. قدیمی‌ترین تلاش به جا مانده برای تنظیم تاریخی نام راویان، سیدر تنائیم و امورائیم است که بعد از سال 885 میلادی تدوین یافته است.<sup>39</sup> پس از آن، نامه گائون شریرا در ثلث آخر قرن نهم میلادی تألیف شده است. از سوی دیگر، تاریخ قدیمی‌ترین مکتوب عربی در \_\_\_\_\_ باب نق \_\_\_\_\_ اس \_\_\_\_\_ ناد به حوالی نیمه قرن هشتم میلادی بازمی‌گردد.<sup>40</sup> از آنجا که آثار یهودی فوق در مناطق اسلامی نگاشته شده‌اند، معقول است بگوییم یهودیان این دوره، در این توجه تاریخی وامدار و تأثیر یافته از مسلمانان بوده‌اند.

### نکات بیشتر درباره خاستگاه اسناد

[264] شوالی در ویرایش جدیدش از کتاب *تاریخ قرآن نلده*،<sup>41</sup> در باب این مطلب که من خاستگاه اسناد را در متون یهود دانسته‌ام، نقدی مطرح می‌کند، مایلم در اینجا این انتقاد را به اختصار پاسخ گویم.

1. [شوالی می‌گوید:] «هیچ‌گاه ذکر سلسله روایت به عنوان قسمتی از متون یهودی، آن چنان که در حدیث عرب حایز اهمیت بود، حتی تا پایان قرن نخست هجری مهم تلقی نمی‌شد». درست است که آن

۳۶. ر.ک: همین مقاله، پیش‌تر، پانویس ش 31.

37. References from Jacob Levy, *Neuhebräisches und chaldäisches Wörterbuch über die Talmudim und Midraschim* (Leipzig, 1876-89), IV, 569.

38. Sigmund Fränkel, *Die aramäischen Fremdwörter im Arabischen* (Leiden, 1886), 14.

«دلت» عبری قبلاً همین معنا را می‌داده است. ر.ک: *عهد عتیق*، ارمیا، باب 36، آیه 23.

39. Moritz Steinschneider, *Die Geschichtsliteratur der Juden in Druckwerken und Handschriften* (Frankfurt, 1905), I, 12, 23.

40. Otto Loth, "Ursprung und Bedeutung der Tabaqät, vornehmlich der des Ibn Sa'd", *ZDMG* 23 (1869), 607; Sachau, "Mūsā ibn 'Ukba," 194.

41. Theodor Nöldeke, *Geschichte des Qorans*, 2<sup>nd</sup> ed. By Friedrich Schwally, Gotthelf Bergsräßer, and Otto Pretzl (Leipzig, 1909-38), II, 128-29.



هماهنگی و انسجام را که حدیث و سیره اسلامی در پی جویی سلسله روایان نشان می‌دهند، مآلاً در متون یهودی نمی‌توان یافت. شوالی خود متذکر می‌شود که فقط پذیرش بدون قید و شرط اسناد به تدریج بسط یافت.<sup>42</sup> اما پرسش این نیست که آن هماهنگی و انسجام از کجا نشأت می‌گیرد، چه این امر را بی‌هیچ مشکلی می‌توان برخاسته از تحولات درونی جامعه اسلامی دانست. مسأله این است که نخستین بار استفاده از سلسله شاهدان یا روات از کجا آمده است؟

2. [به نظر شوالی] «این رسم یهود، نه در یهودیت پیشینه‌ای دارد و نه در فرهنگ اسرائیلی؛ لذا باید خاستگاهی خارجی برای آن فرض کنیم». بحث من بر سر خاستگاه این موضوع در یهودیت نبود، بلکه سخن در باب کارکرد اسناد در اسلام و خاستگاه آن بود. اسلام فقط می‌توانسته آن را از یک جهت گرفته باشد که در آن‌جا، یا این روش هنوز هم در قرون هفتم و هشتم میلادی به کار می‌رفته یا دست کم متعلق به متون ادبی و دینی کهن‌تری شناخته می‌شده است. به لحاظ نظری، این فرض کاملاً منطقی و معقول است که یهودیت چنین نظامی از ارجاع و ذکر سلسله شاهدان و روات را از پیکره ادبی کهن‌تری اخذ کرده باشد که تا کنون برای ما ناشناخته مانده است. آن ادبیات کهن‌تر را تنها وقتی می‌توان خاستگاه اسناد و ذکر سلسله روایان در سنت اسلامی دانست که عالمان مسلمان در قرون هفتم و هشتم میلادی می‌توانستند بی‌واسطه [یهود] به آن دسترسی داشته باشند. اگر از متون یهودی بگذریم، دیگر هیچ متنی خواه از آن قرون، یا از آثار باستانی در خاورمیانه نمی‌شناسیم که از نظام اسناد یا نقل سلسله روایان بهره برده باشد. به علاوه، آن چنان که از کتاب جابیلیس (*The Book of Judilees*) برمی‌آید (ج 7، باب 38 و 39)، [ذکر] سلسله شهود [یا روایان] البته با کمی تفاوت، در قرن دوم میلادی نیز کاربرد داشته است.<sup>43</sup>

3. [شوالی می‌نویسد:] «سؤال درباره اسناد را نمی‌توان جدا از پرسش در باب خاستگاه دیگر صفات موجود در متون تاریخی قدیمی تر اعراب مطرح کرد». بازخواست دلیل این چینی می‌تواند راه ما را در رسیدن به پاسخ صحیح بر بندد؛ خصوصاً در جایی که تلاش برای هماهنگ کردن عقاید مخالف، آن چنان که در اسلام رواج داشته، مقبول و مطلوب است. اگر ما [غریبان] معتقدیم که آن مفاهیم، منقولات و قوانین با خاستگاه‌های گوناگون در حدیث، سیره و پیش از همه اینها، قرآن تأثیر گذاشته است، در این مورد هم، چنان که باید و شاید، از ارجاع تمام صفات [موجود در متون تاریخی قدیمی تر اعراب] به یک مأخذ واحد برحذر باشیم.

[265] کوشش شوالی در تبیین و توضیح اسناد، بر اساس منقولات روایان عرب باستان در شعر، در نظر من تنها بیهودگی و بطلان انتقاد وی را نمایان می‌کند. اگر چنین ارتباطی موجود بود، لاجرم انتظار می‌رفت امر اسناد - که خاستگاهش بیشتر در شعر بوده است تا نثر، پیش از انتقال به نثر عرب، در شعر به

۴۲. همان، ج 2، ص 131 - 133.

۴۳. بر طبق:

Hippolytus, *Philosophumena* V.vii.1 [ed. Miroslav Markovich, *Refutio omnium haeresium* (Berlin, 1986), 142:18-19] (and similarly X.ix.3 [384 :18-20]).

ناسنس اظهار کرده است که تعلیمات آنان را یعقوب (یا کوب) به ماریانا آموخته است. چنین ارجاعاتی به مراجع و ناقلان فراوان است. اما به عکس موردی که فوقاً از کتاب *جا بلیس* نقل شد، این ارجاعات واقعاً شکل سلسله سند و زنجیره ناقلان ندارند. نمونه‌هایی که در Delehaye, *Les légendes hagiographiques* آمده است، و در آن داستانی از یک قدیس را یکی از شاگردانش بازگو می‌کند، هم از این قبیل نیست.

## Archive of SID

کار رفته باشد. اما ابن اسحاق - که آزادانه از اسناد استفاده می‌کند - هیچ‌گاه آن را برای اشعار و آغانی به کار نمی‌برد. وی در فقرات پایانی هر فصل از کتاب خود، دربارهٔ غزوات و سرایا، تنها به ذکر برخی اشعار و آغانی می‌پردازد، اما هیچ اسنادی در آنها به چشم نمی‌خورد. در مواردی معدود که ابیاتی را همراه با اسناد می‌بینیم، این اسناد به هیچ وجه به آن شعر مربوط نمی‌شود، بلکه تنها به عبارت نثری اشاره دارد که قبل و بعد شعر آمده است. تنها ابن سعد و ابن هشام اما بسیار به ندرت، اطلاعات بیشتری از سلسلهٔ ناقلان اشعار را در اختیار می‌گذارند.

با این توضیحات، چنین می‌نماید که دیگر نمی‌توان خاستگاه اسناد را در نقل اشعار عرب دانست. من بیشتر احتمال می‌دهم که در بدایت امر، اسناد برای سخنان شخص پیامبر [□] به کار می‌رفت، سپس به عموم احادیث راه یافت و تنها وقتی در گزارش متون سیره استفاده شد که رویکردی «علمی» در سیره‌نگاری پیامبر [□] متداول شده بود. در فضایی که نقل و حکایت امری رایج و حاکم بوده، ذکر مکرر اسناد امری دست و پاگیر در می‌آمده است. به تدریج، برای حل مشکل، چندین خبر در هم ادغام شد و تمام اسنادها را در ابتدای آن قصهٔ واحد یکسان شده قرار دادند.<sup>44</sup> از سوی دیگر، واقدی و ابن سعد، به تصنیف یک قصهٔ واحد شده، بر اساس اطلاعات گردآوری شده از جانب اسلافشان اقدام کردند. به این ترتیب، مراجعی را در اختیار داشتند که خود گردآورنده بودند و خط سیر اصلی داستان را در برداشت.<sup>45</sup> نقل و به کارگیری نظام اسناد برای اخبار مربوط به اشعار و آغانی از جمله تحولات بعدی این ماجرا بود.

۴۴. رک: مقالهٔ پیشین من، ص 42.

۴۵. الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ ادوارد زاخاو و دیگران (لایدن، 1904 - 1940)، ج 2، جزء 2، مقدمه، ص ۷.